

مجموعه افرادی که هم تعلیم می دارند و هم یاد می گرفتند.

آیه ۴۲ سخن از این می‌راند: «در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.» تعلیم در کلیسا چیزی اختیاری و انتخابی نیست؛ بلکه امری بسیار ضروری برای حیات آن است. نمی‌شود گفت که: «خوب است که در کلیسا تعلیم باشد»، بلکه «ضروری است که در کلیسا تعلیم باشد.» زمانی که دست از تعلیم در کلیسا برداریم، در واقع شاهرگ حیاتی کلیسا را قطع کرده‌ایم. کلیسای عهد جدید خود را به حقایق و اصول کلام خدا وقف کرده بود، کلام و اصولی که این متن از آن با عبارت «تعالیم رسولان» یاد می‌کند. همه آنها می‌بایست این تعالیم را بدقت یاد می‌گرفتند و در آن آزموده می‌شدند. و اگر به آیه ۴۳ دقت کنید، این پیام و تعلیم با آیات و معجزات تأیید می‌شد. در این زمان، کتابمقدس به این شکل مدون که اکنون در دست داریم، نبود. از کجا می‌دانیم که این مومنین تعالیم صحیح را عرضه می‌داشتند؟ از اینجا که خدا با آیات و معجزات تعالیم آنها را تأیید می‌کرد.

زمانی که به کلیسا می‌روید، چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ آیا بر این حس هستید که انگار به مدرسه می‌روید؟ در افسسیان ۴ روانه این امر را می‌بینیم؛ اینکه روح القدس چگونه به مقدسین عطایا می‌بخشد و آنها را جهت خدمت تجهیز می‌نماید. در کتاب اعمال رسولان شاهد افتتاح مدرسه‌ای هستیم که به دست روح‌القدس صورت می‌گیرد. رسولان، معلمین این مدرسه هستند و شاگردان آن ۳۰۰۰ نفر ایماندار کودکانی؛ مسیحیانی که نوزاد بودند و می‌بایست در ایمان تعلیم می‌یافتند. تمرکز این تعلیم بر روی تجربیات عرفانی و صوفیانه نبود، حتی بر روی آیات و معجزات هم نبود. برای اینکه خود عیسی ما را خبر می‌دهد که نسل حاضر شریر است که دائم بدنبال دیدن آیات و معجزات می‌باشد. تمرکز تعلیم آنها بر این نکته بود که خدا خود را به بشر آشکار کرده است.

اولین نشانه یک تولد سالم چیست؟ وجود گرسنگی شدید در نوزاد. و اینجا ما افرادی را شاهد هستیم که گرسنه یادگیری بودند.

در یکی از کلیساهای خانگی مان روزی با شخص جالبی برخورد کردم. مسئول آن کلیسا از من خواسته بود که در غیاب او با افراد آنجا وقت سر کنم. به محض ورود، این شخص را دیدم که در بالای اتاق روی مبل نشسته بود و دائم از بی‌قراری این پا و آن پا می‌شد؛ عینکش را بالا و پایین می‌گذاشت و از بالای عینک خود مرا یکبری نگاه می‌کرد. صحبتی که با آنان شروع کردم، بر اساس فصل ۵ انجیل یوحنا بود. و این شخص سؤال داشت! دائم سؤال داشت. دائم سؤال داشت. دائم سؤال دارد و دارد و دارد. اوایل از من می‌پرسید ولی بعدا رشد کرد و از مهد کودک به دبستان و

کدام کلیسا، به قلم فریدون موخوف

دبیرستان و الان دانشجو است؛ یعنی خود به خوبی می‌داند که چطور از کلام خدا و روح‌القدس پاسخ سوالات خود را بیابد. بیاد ندارم که این شخص به من تلفن کرده باشد و در سخنان خود از من سوآلی نداشته باشد.

یکی از مشکلاتی که برای ما کلیساهای بشارتی وجود دارد، این است که «تحت اقتدار» کلام خدا هستیم ولی «توی کلام خدا» برای شخص خود نیستیم. همیشه کودکانی و یا دانش‌آموز باقی می‌مانیم هرگز دانشجو نمی‌شویم! یکی از مواردی که دائم دانشجویان دانشکده کلیسا را با آن تحت فشار می‌گذارم، زمانی است که صحبت از زیاد بودن درسهایشان دارند. می‌پرسم چه درسی دارید و می‌بینم درسی دارند که در آن باید نظریات مختلف علمای مختلف مسیحی را یاد بگیرند. آنجاست که می‌گویم: «مهم نیست که آنها چه می‌گویند. مهم این است که با دانستن آنها شما چه می‌گویید. تجربیات شما، به شما چه می‌گویند. برای اینکه شما دانشجو هستید.»

ما باید رشد کنیم و به جایی برسیم که در توی کلام باشیم، آنهم نه صرفاً برای تعلیم دیگران، بلکه برای شخص خود، برای سیر کردن گرسنگی روحانی شخص خود. اگر چنین کنیم، هر کدام از ما در زمان گردهم‌آیی برای یکدیگر چیزی خواهیم داشت. بگذارید حقیقتی را عنوان کنم: اگر در زندگی روحانی خود تغییراتی آنچنان مشاهده نمی‌کنیم، از این رو است که برای رشد روحانی خود توی کلام خدا نیستیم. کتابمقدس برای ارضای کنجکاوای شما نوشته نشده است؛ برای تبدیل زندگی شما نوشته شده است.

دومین صفت مشخصه کلیسای عهد جدید باز در آیه ۴۲ پیدا می‌شود:

مجموعه افرادی که پرستش می‌کردند

باز به آیه ۴۲ نگاه کنید: «در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.» اگر به اصل یونانی این آیه نگاه کنیم، در مقابل کلمه «دعا» حرف تعریف را خواهیم دید. چرا که این دعا، به هر دعایی اشاره نمی‌کند، بلکه به نوعی بخصوص از آن. در زبان فارسی برای نشان دادن این امر معمولاً از کلمات اشاره «این» و «آن» استفاده می‌شود. جالب است که در برخی از ترجمه‌های انگلیسی به این مطلب در پاورقی بدین شکل اشاره شده است: «در اصل، آن دعاها است.» آنطور که معلوم است، کلیسای اولیه زمانهای بخصوصی را تعیین کرده بود که در آن مخصوصاً برای دعا و پرستش جمع می‌شدند. بگذارید توجه شما را به یک اصل مهم جلب کنم: پرستش و دعای قوی، همیشه محصول کلیسایی است که به شکلی بسیار قوی و منسجم تعلیم می‌یابد. برای اینکه نمی‌توانید خدایی را که نمی‌شناسید، پرستید. برای همین هم خداوند عیسی زمانی که با زن سامری (یوحنا ۴) روبرو شد، به او فرمود: «شما آنچه را که نمی‌دانید و یا صحیحتر،

کدام کلیسا، به قلم فریدون موخوف

نمی‌شناسید، می‌پرستید، اما ما آنچه را که می‌دانیم، عبادت می‌کنیم. زیرا نجات از یهود است. لیکن ساعتی می‌آید، بلکه الان است، که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد. زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش می‌کند، می‌باید به روح و راستی بپرستد.»

پرستش واکنش و پاسخ شما در مقابل آن مکاشفه الهی است که خدا آن را برای شخص شما آشکار کرده است. خدا سخن گفته است و زمانی که شما سخن خدا را می‌فهمید، شما هستید که تصمیم می‌گیرید با آن چه کنید. برای همین هم، عیسی به شاگردان خود گفت: «چرا مرا خداوند، خداوند می‌خوانید ولی آنچه را که می‌گویم، انجام نمی‌دهید؟! یا دست بردارید از اینکه مرا خداوند خداوند خطاب کنید، و یا به آنچه که می‌گویم عمل کنید!»

مطلب مهم در پرستش، شکل و فرم آن نیست، عملکرد آن است. شکل و فرم پرستش همیشه بدنبال عملکرد آن می‌آید. برای همین هم سوال این نیست که «آیا از نحوه پرستش روز یکشنبه خوششان آمد یا نه؟ سرودها برایتان دلچسب بود، یا نه؟» سوآلی که باید پرسید، این است: «آیا به شکلی شخصی در مقابل آنچه که خدا به شما آشکار کرد، در پرستش شرکت کردید و آن واکنش مناسب را در مقابل مکاشفه او از خود نشان دادید؟» «آیا خدا امروز از شما خشنود شد؟ آیا پرستش شما همانند بخوری خوشبو به حضور او آراسته گردید؟» زیرا در پرستش ما، فقط یک نفر مهم است، آنهم من و شما نیستیم، شخص خود خدا است.

فردی را می‌شناسم که نه صدای خوبی دارد و نه از هنر موسیقی بهره‌ای یافته است. از این رو نیز در خواندن سرود نمی‌توان روی او حساب کرد. ولی در سرود همیشه لبه‌ایش می‌جنبد. برای اینکه همیشه چیزی برای گفتن به خدا دارد. اگر چیزی برای گفتن به خدا نداشته باشد، پرستش برای او، پرستش نیست.

مسلم است که پرستش و دعا دست به دست هم به پیش می‌روند. امروزه یک نقیصه بزرگ در همه کلیساهای بشارتی وجود دارد: جلسات تعلیمی زیاد داریم، لیکن جلسات دعا و پرستش کم. جلسات دعا و شرکت در آن به حالت اختیاری در آمده است. «اگر وقت داشتم و حالش را داشتم، شرکت می‌کنم.» دعا در کلیسا به چتر نجات تبدیل شده است. زمانی که هواپیمای زندگی‌مان در حال سقوط است، از آن آویزان می‌شویم که سالم فرود آییم. این طرز برخورد، غلط است! باید به آن الگوی اصیل‌مان برگردیم که در آن، دعا یکی از بخشهای مرتب و منسجم زندگی کلیسایی ما باشد و مردم با تهدید و تملق و ترفند به جلسات دعا کشیده نشوند.

مجموعه افرادی که در فکر یکدیگر بودند

کدام کلیسا، به قلم فریدون موخوف

به آیه ۴۴ و ۴۵ نگاه کنید: «و همه ایمانداران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند. و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند.» نکته مهم در این قسمت روی نوع رابطه می‌چرخد. اغلب در کلیسا فغان از این می‌رود که به خادمین بیشتر احتیاج داریم. نه، ما به خادمین بیشتر احتیاج نداریم. مهم نیست که کلیسا چقدر بزرگ و نیاز چقدر عظیم جلوه می‌کند؛ در هیچ کلیسایی به خادمین بیشتر نیاز نیست. نیاز ما در کلیسا پرستشگران بیشتر است. زیرا به هیچ عنوان این امکان برای هیچ پرستنده حقیقی نیست، که آستین بالا نزنند و به خدمت مشغول نشود. بزرگترین خطر برای مسیحیت نه فلسفه‌های بیخدایی است، و نه اسلام و هندو و بهائیت و کمونیسم. بزرگترین خطر برای مسیحیت، مسیحیان هستند؛ مسیحیانی که سعی دارند یواشکی و از در پشت به درون آسمان و جنت خدا بچینند و در آن کار عظیمی که خدا در روی زمین، در میان مردم انجام می‌دهد، مشارکت نمی‌جویند.

روزی یکی از اعضای کلیسا مطلبی را خاطرنشان کرد که برایم بسیار جالب بود. گویا چند نفر از اعضای کلیسا در منزلی جمع بوده‌اند و چون وقت صرف شام فرا می‌رسد و کسی از آن میان به تقدیس غذا وقعی نمی‌نهد، این فرد پیشنهاد می‌کند که برای غذا دعا کنند و آنجاست که با تعلیمی جدید روبرو می‌گردد: «می‌دانی برادر، ما در کلیسا دو نوع مسیحی داریم؛ مسیحیان خشکه مقدس، و مسیحیان عادی و نرمال مثل ما!» بله، البته که در کلیساهایمان دو نوع مسیحی داریم، ولی نه از آن نوعی که در آن جمع صحبت می‌رفت. در کلیسا دو نوع مسیحی داریم؛ آنها که ستونهای کلیسا هستند و زیر بار سنگینی آن ایستاده‌اند. و آنها که همانند پروانه بدور آنها می‌چرخند و می‌نشینند و بیرون و درون می‌روند؛ افرادی که دائم از جلسات و موعظه‌ها تعریف و تمجید می‌کنند، بی‌آنکه این پیامها در زندگی و شیوه زندگیشان تغییری ایجاد نماید و بندرت می‌بینیم که زندگیشان به حقیقت خدا که در کلام او هست، نزدیک گردد. باید این را بدانیم که آمدن ما به کلیسا به جهت تجهیز برای خدمت است تا در جایی که خدا ما را قرار داده، نور و نمک باشیم. دنیا را عوض کنیم. مورد بعدی در آیه ۴۲ و ۴۶ و ۴۷ یافت می‌شود:

مجموعه افرادی که نور را به مشارکت، سولان وقف کرده بودند

به آیه ۴۶ توجه کنید: «و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.» هر وقت که این کلیسا با هم جمع می‌شد، از وقت حاصل برای بنا و تقویت یکدیگر استفاده می‌کرد. امروزه در کلیساهایمان گویی که بدون چای و قهوه و شیرینی نمی‌توان مشارکت داشت. ولی آنها چیزی به مراتب بهتر از چای و قهوه داشتند؛ جفا! جفا برای کلیسای خداوند همیشه برکت بوده است. اگر جفا کنندگان بر کلیسا از

کدام کلیسا، به قلم فریدون موحوف

برکتی که جفا دارد خبر می‌داشتند، دست به آزار و اذیت کلیسا بلند نمی‌کردند. همیشه خدا را برای آنچه که در مملکت ما اتفاق می‌افتد، شکر می‌کنم؛ هر چقدر بیشتر کلیسا را عذاب می‌دهند، کلیسا بیشتر رشد کرده و شکوفا می‌شود!

از قول یکی از خادمین زمان کمونیسیم مطلبی بیاد دارم: «هر چقدر ما را بیشتر اذیت می‌کردند، کلیسا بیشتر رشد می‌کرد. یکشنبه‌ها تعداد جلسات ما به دو، سه، چهار و پنج جلسه در روز رسید. دیگر بیشتر از این نمی‌شد در یک روز جلسه گذاشت. با هیئت رهبری تصمیم گرفتیم افراد را تنها به شرکت در یک جلسه محدود کنیم. حتی آنها را تهدید کردیم که اگر در بیش از یک جلسه شرکت کنند، آنها را از کلیسا بیرون خواهیم کرد. ولی این هم درد ما را دوا نکرد. و نهایت به این نتیجه رسیدیم که افراد یک هفته در میان به کلیسا بیایند؛ هر دو هفته یکبار.» امروزه در کلیساهای ما نیز بسیاری یک هفته در میان در کلیسا شرکت می‌جویند، لیکن با دلیلی کاملاً متفاوت! و اینگونه افراد هستند که اغلب از استواری‌ای که جفا می‌تواند بر کلیسا ثمر آورد، تعجب می‌کنند. اگر بدانید که هر لحظه امکان این هست که گلوله‌ای از وسط پیشانی‌تان بگذارد، می‌دانید پرستش‌تان به چه نحو و با چه آتشی خواهد بود؟! مشارکت همیشه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف بوده است نه خود هدف. مشارکت همیشه برای شفا و بنا بوده است، نه اینکه در آن خود را گم کنیم تا کسی ما و مشکلات ما را نبیند. هدف از مشارکت بر این است که شما را به جهت بازگشت به واقعیت محیطی که در آن بسر می‌برید، تقویت کند و نیرو بخشد؛ به جایی که نبرد، واقعی است و آمار تلفات بسیار زیاد! شما از طریق مشارکت با افرادی که همچون خود شما هستند، تقویت و بنا می‌شوید. افرادی که عیسی، خداوند و منجی آنهاست.

لیکن زمینه را نباید فراموش کرد. فراموش کردن زمینه یعنی درک نکردن کامل این پیام. البته که کلیسای عهد جدید کلیسای تعلیم دهنده و تعلیم گیرنده است؛ البته که کلیسای عهد جدید، کلیسای پرستش کننده است؛ البته که کلیسای عهد جدید، کلیسای اهمیت دهنده و خدمت کننده است؛ البته که کلیسای عهد جدید، کلیسای مشارکت کننده است. ولی اگر به زمینه آن نگاه کنید، خواهید دید که پیوسته با بشارت شروع و به بشارت ختم می‌گردد. در آیه ۴۱ چنین می‌خوانیم: «پس ایشان کلام را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفر بدیشان پیوستند.» حالا به آیه ۴۷ نگاه کنید: «و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود.» اگر امروز قدرت انجیل را در میان مردم مشاهده نمی‌کنیم، از این جهت نیست که انجیل قدرت خود را از دست داده است. از این جهت است که شنونده‌ای برای این پیام نداریم. سعی ما دائم بر این است که از راه دور به دنیای گمگشته برسیم. طالب رسانیدن خبر خوش انجیل به آنان هستیم، حال آنکه بین ما و آنها ورطه عظیمی قرار دارد. انگار که

کدام کلیسا، به قلم فریدون موخوف

بر سر در کلیساهایمان چنین نوشته‌ایم: «آهای شما گنهکاران خوش شانس، بیایید نزد ما. منتظر شما هستیم.» در کتابمقدس حتی یک آیه هم نیافتیم که به دنیای گمشده و انسانهای گمشده آمدن به کلیسا را امر کند. ولی در کلام خدا آیات زیادی هست که در آنها به مومنین امر می‌شود که به دنیای تاریک و گمشده بروند و آنجا را با نور خود روشن کنند.

و این ایمانداران چه کسانی هستند؟ در بسیاری از جاهای کلام خدا می‌بینیم که این مومنین بیشتر آماتورها هستند تا حرفه‌ای‌ها! مومنین هستند، نه شبانان و خادمین تمام وقت. بزرگترین مبشرین بزرگ کلیسا افراد عادی هستند، نه خادمین حرفه‌ای. شبانان زیادی وجود دارند که حتی یک نفر را هم از طریق بشارت شخصی به خداوند هدایت نکرده‌اند.

سالها قبل در کلیسا دکتری چشم پزشک بود. روزی عده‌ای از جوانان کلیسا از او می‌پرسند: «دکترجان، آیا به مردم بشارت می‌دهی؟» دکتر چشم پزشک جواب می‌دهد: «بسیار مشتاقم، ولی حیف که بلد نیستم.» جوانان کلیسا برای این دکتر دوره فشرده‌ای از بشارت را ترتیب می‌دهند و او را برای این خدمت مجهز می‌کنند. ولی کجا باید دست به این عمل بزند؟ گذار همه ما در طول زندگی به مطب چشم پزشکی می‌افتد؛ «دست خود را جلوی چشم راستت بگذار و آن تابلوی روبرو را بخوان. چه می‌خوانی؟» «خدا برای زندگی تو نقشه‌ای بسیار عالی دارد!» و این کار هنوز هم ادامه دارد و این دکتر چشم پزشک از این طریق، بسیاری از مردم را به مسیح هدایت کرده است؛ نه فقط در آمریکا بلکه در بسیاری از جاهای مختلف و دور افتاده دنیا نیز. هم پزشک تربیت کرده و هم آنها را به سوی مسیح هدایت نموده است: «دکتر جک کوپر»، تنها جراح تأیید شده و دارای مدرک در اعصاب چشم. چرا چنین شد؟ چونکه این شخص در ابتدای ایمان خود به نقشه‌ای که خدا برای او داشت، پی برد. به اینکه چرا خداوند بجای بردن او به آسمان، او را در روی زمین و در کشوری به اسم آمریکا قرار داده است!

بیایید دست از گله و شکایت برداریم و برای قصورات خود بهانه نتراشیم. هر جایی که خدای قادر مطلق در اقتدار خود شما را قرار داده است، از شما انتظار دارد که نماینده او در آن محل باشید. هر جا که هستید، آنجا محل خدمت شماست. جایی است که خدا شما را در آن قرار داده است.

موسسه «گالوپ» که در امر انجام سرشماریها و آمار و گزارش بسیار مشهور است، در مورد زندگی و اهداف و پایبندی مردم به عقاید مذهبی در آمریکا گزارش جالبی دارد. این گزارش بسیار گیرا است. در آن تعداد افرادی را که به کلیسا می‌روند، می‌بینی؛ تعداد افرادی که کتابمقدس را کلام خدا می‌دانند؛ تعداد افرادی که مدعی داشتن تولد تازه‌اند. این آمار و ارقام چنان است که آدم از هیجان به وجد می‌آید. تا اینکه به سطور آخر این گزارش می‌رسی. دکتر گالوپ چنین می‌نویسد: «در تاریخ آمریکا به هیچ عنوان زمانی این چنین نبوده است که انجیل اینقدر وسیع در میان مردم

کدام کلیسا، به قلم فریدون موخوف

توسعه یافته باشد، بی‌آنکه تغییری در زندگی آنها بوجود آورد و در شیوه‌های زندگی آنها تأثیری گذاشته باشد.» باید با خواندن این مطلب خون به گونه‌هایمان بدود. می‌دانید چرا؟ برای اینکه این مطلب فقط در آمریکا و در میان آمریکائیان مصداق ندارد؛ اگر حواسمان جمع نباشد، این مطلب در زندگی من و شما هم مصداق پیدا خواهد کرد. اگر باور ندارید، لحظه‌ای صادقانه به زندگی خود نگاه کنید!

باید به کلامی که می‌شنویم، اجازه دهیم که ما و شیوه‌های زندگی ما را عوض کند. دنیای ما به جایی رسیده است که مردم از شنیدن حرفهای خوب ولی تو خالی فرسوده شده‌اند. چیزی باقی نیست که نشنیده باشند؛ از مذاهب و بهشت‌های رویایی تا مادیگری و غیره و غیره. مردم گرسنه حقایق و واقعیات هستند. برای شنیدن آنها له‌له می‌زنند. برای شنیدن از افرادی که با آنها صادق باشند، له‌له می‌زنند. افراد کامل نه، بلکه افراد صادق. افرادی که خود در حال رشد هستند. افرادی که عوض شده‌اند!